

باستانی پاریزی؛

تاریخ زنده ایران، فرهنگ گویای کرمان



سیدعلی میرافضالی

استاد باستانی پاریزی بارها فرموده‌اند که سمیناری نمی‌روند و مطلبی نمی‌نویسند مگر آنکه به تصریح یا به تقریب ذکری از کرمان در آن به میان آید. و آن بزرگ، چیزی ننگاشت که خالی از ذکر کرمان باشد و این چندین هزار برگی که از قلم شیرین و خواندنی ایشان به یادگار مانده، آینه‌ی روشنی از تاریخ و فرهنگ چند هزار ساله‌ی مردم کرمان زمین است. باستانی پاریزی، استاد پل زدن میان تاریخ و جغرافیا و ادبیات و فرهنگ و سیاست و اجتماع بود و همه‌ی این پراکنده‌ها را نخ تسبیحی که ذهن جستجوگر و حافظه‌ی قدرتمند و قلم توانا و طبع سلیم ایشان بود، چنان به هم پیوند می‌داد که بیگانگی در آن به چشم نمی‌آمد. انگار از روز ازل به هم ربط داشته‌اند.



به قلم افضل الدین کرمانی و کتاب «سبط العلی للحضرة العلیا» نگاشته ناصرالدین منشی کرمانی که هر دو به تصحیح و اهتمام عباس اقبال منتشر شدند. و نظر من این است که اگر دکتر باستانی پاریزی این آثار را نیز تصحیح و تحشیه کرده بود، ما متن‌های بهتری از این منابع ارزشمند تاریخی در دست داشتیم. تنها چیزی که مانع این امر شده است، به گمان من، احترام ویژه‌ای است که آن استاد برای بزرگان فرهنگ این مملکت همچون مرحوم عامری و اقبال قائل بود و ورود در این وادی را اگرچه در آن صاحب‌نظرتر و اهل‌تر از بقیه بود، جایز نمی‌دانست.

از دل این آثار، نام و نشان تعداد زیادی از فرهنگ‌سازان تاریخ کرمان به دست می‌آید، و شرح حال و آثار و عملکرد آن‌ها، و اگر این کهن دیار امروز می‌تواند در غیاب همه‌ی کرامت‌ها و کرامندی‌های از دست رفته یا رو به زوال، به پیشینه‌ی دراز دامن و فرهنگ غنی چند هزار ساله خود بیاید، مدیون قلم پاک سرشت استاد باستانی پاریزی است که آوردن صفت مرحوم را در جلوی اسم ایشان، روا نمی‌دارم. نمی‌خواهم بگویم که ایران و کرمان دیگر چنین فرزندی به دامن خود نخواهد دید، زیرا چنین حرفی، توهین به بالندگی و سرزندگی این آب و خاک است. اما آنچه دکتر باستانی پاریزی در طول عمر ۸۹ ساله خود انجام داد، کاری بود کارستان که نظیر آن از کسی بر می‌آید که همچون ایشان دانش و ذوق و طنزآوری و حضور ذهن و تسلط به چند زبان و شعرشناسی و خوش‌سخنی و نثر فصیح و خواندنی و شناخت ارزش کلمات و همت و پشتکار و سلامت نفس و عشق به سرزمین مادری را در هم آمیزد. یادش همواره با ماست.

کتابیات و اشارات ادبی. و خود این موضوع نیز می‌تواند دستاویز پژوهشی جداگانه قرار گیرد.

اما یکی از مهم‌ترین کارهای استاد باستانی پاریزی، احیای متون مربوط به تاریخ کرمان در دوره‌های مختلف تاریخی است. کاری که ایشان یک‌تنه در احیای این موارث خاک خورده و رو به نابودی انجام داده‌اند، از عهده‌ی چندین مؤسسه پژوهشی نیز خارج است؛ سلجوقیان و غز در کرمان، تاریخ شاهی قراختایان، تذکره صفویه، صحیفه‌ی الارشاد، رساله کاتب کرمانی و تاریخ و جغرافیای کرمان اثر وزیر و فرماندهان کرمان نگاشته شیخ یحیی احمدی؛ همگی با مقدمه و تعلیقات و توضیحات و تحشیه‌های کارآمد و مفصل. سه اثر تاریخی مهم مربوط به کرمان در فهرست آثار استاد نیست. نخست، کتاب «عقدالعلی للموقف الاعلی» اثر افضل الدین کرمانی که علی‌محمد عامری نابینی آن را تصحیح کرد و چاپ دوم آن با مقدمه سودمند استاد باستانی پاریزی انجام شد و دیگر، رساله «المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان»

شعر فارسی موجود است. از تذکره‌های کهن همچون «لیاب الالباب» عوفی گرفته تا صفحه شعر روزنامه‌ها و مجلات. از حنظله بادغیسی تا سهراب سپهری و مرتضی دلاوری. اگر کسی حوصله داشته باشد و شواهد شعری همه‌ی کتاب‌های دکتر باستانی پاریزی را استخراج کند، خودش جنگ ارزشمندی از هزار سال شعر فارسی خواهد بود.

غیر ازین، کتاب‌های استاد باستانی پاریزی منبع ارزشمندی برای نگارش چندین پایان‌نامه تحصیلی در مقاطع مختلف است، با رویکردهای متفاوت ادبی، تاریخی، مردم‌نگاری و غیره. استخراج نمایه درهم‌کرد رجال تاریخی، سیاسی و ادبی از آثار استاد منبع ارزشمندی برای پژوهشگران خواهد بود. کسی که بخواهد فرهنگ رجال کرمان را تدوین کند، از مراجعه به تک آثار منتشر شده‌ی ایشان بی‌نیاز نیست. در کنار آن، نثر ایشان نمونه‌ی روشنی از نثر سالم و ساده و اثرگذار و جذاب است؛ غنی از لغات و اصطلاحات عامیانه و امثال و حکم و

کتاب‌های ایشان اگرچه همه یا اغلب زمینه‌ی تاریخی دارد، اما نمکی در آن‌ها هست که از مانده‌ی شعر فارسی برگرفته شده است. استاد چنان بیت‌های مشهور و غیر مشهور را در نثر خود به کار می‌گرفت که یادآور هنر منشیان زبردست تاریخ ادب پارسی است. ولی نه از آن دست بیت‌های زمخت و مصنوع که حل معضل آن‌ها، بر دشواری متن بیفزاید. بلکه بیت‌هایی شیرین که به راحتی در ذهن می‌نشیند و با ذهن مخاطب سخن می‌گوید. آنچه اهل نظر پشت این گزینش‌های ساده اما هوشمندانه می‌بینند، دامنه‌ی وسیع مطالعات استاد باستانی پاریزی در متون ادبی از دورترین زمان‌ها تا امروز در کنار ذوق شاعرانه است. چنانچه در کتاب‌های ایشان، شواهد شعری از همه‌ی ادوار

استاد سخن

من آدم مناسبی برای معرفی و سخن گفتن درباره‌ی استاد باستانی پاریزی نیستم. اما می‌خواهم به بیان خاطره‌ای از ایشان بپردازم. یکی از ویژگی‌های استاد این بود که برای سخنرانی‌های خود، موضوعاتی را انتخاب می‌کرد که وصف‌الحال است. یادم هست یکبار ایشان را برای سخنرانی به تورنتو دعوت کردند و برای ادای احترام به استاد، موضوع سخنرانی را آزاد گذاشتند تا در هر موردی که خودشان علاقه دارند، صحبت کنند. در آن جلسه، ما همه کنجکلو بودیم که استاد درباره‌ی چه موضوعی می‌خواهند سخنرانی کنند. در آن مراسم، آقای یاشاطر هم بودند که در صحبت‌های خود، به وفور از استاد باستانی پاریزی تجلیل کرد. تعارف‌های دو استاد که تمام شد، باستانی موضوع سخنرانی خود را اعلام کرد؛ این‌که لغت «کاناتادا» از کی وارد فرهنگ روزنامه‌نویسی و تاریخ‌نویسی ما شده است. باورتان نمی‌شود با اعلام این موضوع چه شادابی در جمع حاضر، ایجاد شد. همه، مشتاقانه به سخنان استاد گوش دادند. واقعا آن روز همه ما دانستیم که چه قدر استاد باستانی نکته‌سنج هستند و اقتضای حال و مقام را می‌دانند. ایشان به معنای واقعی، استاد سخن بودند. راهش پر رهرو باد.



مهران راد

رساندن باستانی به کرمان بی نتیجه ماند

قلم استان را به گونه‌ای می‌دید که بابت فلان نوشته‌شان در هفته نامه‌ی محلی کتابی را پشت نویسی کرده و به خاطر آن مطلب هدیه می‌داد. کم نیستند همشهریان کرمانی که در کتابخانه‌ی شخصی‌شان یکی دو جلد از کتاب‌های باستانی را که خود ایشان پشت نویسی کرده و برایشان فرستاده موجود نداشته باشند.

این را همگان نمی‌دانند، همگان فقط این را می‌دانستند و می‌دانند که باستانی هر واقعه‌ای، چه تاریخی و چه غیر تاریخی را به گونه‌ای به کرمان متصل می‌کرده و یک یا چند کرمانی را حتما در آن واقعه می‌دیدند. است شاید همشهریان من ندانند که همه‌ی هفته نامه‌ها، روزنامه‌ها و فصلنامه‌های کرمان به آدرس ایشان (اتاقی در روزنامه اطلاعات) پست می‌شده و ایشان با دقتی بیشتر از سردبیر مطالب را می‌خوانده و کرمانی‌ها را می‌دیدند است و من در میان آن همه استعداد خجالت می‌کشم که به یگویم چند کتاب هم به خاطر چند نوشته از ایشان به یادگار دارم؛ کاری که از کمتر کسی دیده یا شنیده شده و آخر الامر، این که بعد از سوم فروردین که خبر درگذشت استاد پاریزی شنیده شد، همه‌ی تلاش‌ها برای رساندن باستانی به کرمان بی نتیجه ماند. چرا که باستانی به همان سادگی که زیسته بود به همان سادگی هم وصیت کرده بود که او را نه در قطعه‌ی هنرمندان که در قطعه‌ی دیوستان و پنجاه بهشت زهرا و در جوار همسرش به خاک سپارند. خداوند ما را که در دانستن قدر او کوتاهی کرده‌ایم ببخشد و روح او را قرین رحمت کند.

خبر داشتم که حمید نیک‌نفس با یاری سید بزرگوار (میرافضالی) و مهدی محبی همه‌ی اقدامات لازم را جهت بزرگداشت استاد باستانی پاریزی انجام داده بودند و حتی از دو سه ماه پیش به بسیاری از آدم‌ها که مشتاق برگزاری و دیدن این مراسم و شخصیتی چون باستانی بودند اندیشیده و خبر را به سرعت، به همه‌ی این مشتاقان رسانیده بودند و خبر داشتم که دست اندر کاران هفته نامه استقامت مشغول آماده کردن ویژه نامه‌ی برای این مراسم و استاد باستانی بودند. این‌ها کارهایی بود که حدود پنج شش ماه پیش تدارک دیده شده بود و به دلایلی که می‌توانید حدس بزنید محل این مراسم قرار بود در سرچشمه انجام شود؛ نه کرمان. شاید آن‌ها که دل در گرو این بزرگداشت داشتند فهمیده بودند که بزرگان و حاکمان اداری آن روز کرمان دارند کمی از زیر این بار که سبکیش بر دوش آنها بوده شانه خالی می‌کنند و عاقبت هم خالی کردند و صدای تق این افتادن و خالی کردن به تهران هم رسید و کمی که نه، بیشتر از کمی، باستانی عزیز را دلخور کرد. هر چند که باستانی تاریخ نگاری دولتی نبود؛ ولی خیلی هم ضد دولت عمل نمی‌کرد. باستانی همه کس و همه چیز را در بستوی تاریک تاریخ می‌دید؛ چه میرزا آقاخان نوری، چه صنیع‌الدوله، چه علی‌اکبر خان کر (صنعتی) حتی از این بالاتر، باستانی که حالا در میان ما نیست، همه‌ی اهل



منصور ایزدیه

نقش زوال

چند سال پیش پیرمردی کشاورز که خواندن و نوشتن را در مکتب خانه‌های قدیم آموخته بود پرسید: شما آقای باستانی پاریزی را هم می‌شناسید؟ گفتم: آری. گفت: من تمام کتاب‌های ایشان را خواندم. سوالاتی دارم می‌خواهم از خودشان بپرسم.



شریف نعمت آباد

می‌توانید فراری بگذارید تا تلفتی بپرسم؟ پاسخ من باز هم آری بود اما استاد را نه تنها از نزدیک که از دور هم چندان نمی‌شناختم. در طول ماه‌های بعد خواستم به لطف آقای نیک نفس این قرار برقرار شود که پیرمرد کشاورز بدردود حیات گفت و نگاه ستایشگر و پر سوالش را در نگاهم به جا گذاشت. استاد را نمی‌شناختم، همان گونه که این پیرمرد برسنگر را، و همان گونه که صدای ناگهانی بر کشیدن فاخته در ظهرهای تابستان را به یاد که می‌آورم نخستین بار هشت سالگی بود که «پیغمبر دزدان» کنار «اسان موجود ناشناخته» الکسیس کارل، زیر درخت شاتوتی به چشم آمد که از کنارش جوی آبی می‌گذشت، و پیرمردی که مدام سره می‌کرد بر لب آن چندک زده بود و نقش لرزان زوال را در آب تماشا می‌کرد. این کتاب‌ها از آن پیرمرد بودند یا از آن بانوی قرآن خواست که در اتالی ته سه دری، پشت رحل نشسته بود و به گل خشک محمدی لای کتاب خیره بود؟ نمی‌دانم. و بعد کتاب‌های دیگر استاد را در کتابخانه‌ی آقای محبی دیده بودم. آقای محبی را می‌دانم رابطه‌اش با کتاب‌ها مثل رابطه‌ی او بود که با یاد بی بی داشت، اما مرا نمی‌دانم رابطه ای داشتم یا نه. گاهی ورق می‌زد، و ورق می‌خورد، مثل بنای کوهی در پای کوه. کوه بود. کوه بود.